

محدود کردن قدرت با قدرت نظری بر کتاب «آینده آزادی؛ اولویت لیبرالیسم بر دموکراسی»

فرید زکریا، آینده آزادی؛ اولویت لیبرالیسم بر دموکراسی. ترجمه: امیرحسین نوروزی. تهران: طرح نو، چاپ یکم، ۱۳۸۴، ۳۳۶ ص.

«اوباما» رئیس‌جمهور آمریکا شد. ربط این گزاره خبری با کتاب «آینده آزادی» را می‌توانیم به صورتی تیتروار در مقدمه و صورت بسط‌یافته آن را در فصول «زیاده‌ای از یک چیز خوب» و «مرگ اقتدار» بیابیم. آنجا که آمریکا در وضعیتی تصویر می‌شود که «موازنه میان اراده اکثریت و حقوق اقلیت» یا در معنای کلی‌تر «موازنه میان دموکراسی و آزادی، برهم خورده» و این کشور روز به روز بیشتر به سمت پوپولیسم ساده‌انگارانه می‌رود. وضعیتی که «معیارهای اصلی مشروعیت در آن شهرت محبوبیت و گشودگی» (ص ۱۹۰) است. به باور زکریا دامن گشودگی و سرخوردگی آمریکایی‌ها از نظام سیاسی‌شان در همه جا قابل مشاهده است: «در پاسخ به نظرسنجی‌ها، در نوشتن نامه به روزنامه‌ها و مجلات، در مصاحبه‌های تلویزیونی و در واقع در اظهار نظرشان به هر طریق و در هر کجا» (ص ۱۹۲). تصویری که زکریا از موقعیت جامعه آمریکا در سال ۲۰۰۳ ارائه می‌دهد تصویری است ترسناک. ترسی از جنس «هراس» توکویل که از «استبداد اکثریت» در آمریکا می‌گوید. توکویل معتقد بود که «آمریکا طبقه اشراف ندارد که بتواند در مقام یک تثبیت‌کننده اجتماعی عمل کند و این کشور به راحتی می‌تواند طعمه عوام‌فریبان، پوپولیست‌ها و سایر

نیروهای غیرلیبرال شود» (ص ۲۷۲)

زکریا در فصل‌های نامبرده نشان می‌دهد که «هراس» توکویل اکنون عینیت یافته‌است: احزاب سیاسی، نهادهای واسطه، رسانه‌ها، نخبگان و ... به تدریج فرسوده شده‌اند و جای خود را به یک دموکراسی مستقیم و بی‌قیدوبند از نوع دموکراسی کالیفرنایی داده‌اند. در فضای ترسیم‌شده در آمریکای ۲۰۰۳، شعار یا گفتمان تغییر (Change) یک ضرورت حیاتی است. ضرورتی که در انتخابات سال ۲۰۰۸ با نام «باراک اوباما» گره خورد و موج آن براه افتاد. موجی که برخاستن آن را زکریا پیشگویی کرده و بشارت داده‌بود.

در فصل چهارم کتاب با عنوان «استثنای اسلامی» نیز می‌توان پیشگویی دیگری را ملاحظه کرد. آنجا که از احتمال قدرت‌گیری هر چه بیشتر گروه‌های «حماس» و «جهاد اسلامی» سخن می‌رود و نگاه تحقیرآمیز آنان به دموکراسی که آن را «شکل غربی حکومت می‌دانند» (ص ۱۴۲) تشریح می‌شود. پیشگویی‌های فوق و نمونه‌های دیگر از این دست نباید سبب آن شود که کتاب آینده آزادی را کتاب «پیشگویی» بدانیم. بلکه زکریا مدعی است اثرش دعوتی است به «خویشنداری و احیای موازنه میان دموکراسی و آزادی» (ص ۲۶) وی کتابش را نه جدلی بر ضد دموکراسی بلکه طرح‌کننده این فرضیه می‌داند که ممکن است «چیزی همچون دموکراسی زیادی وجود داشته‌باشد. زیاده‌ای از یک چیز آشکارا خوب» (ص ۲۶) اما شاید تندروی در نقد این «زیاده» اصولاً تصور ناکارآمدی دموکراسی را در ذهن مخاطبان ایجاد نماید. چرا که سال‌هاست که بر دموکراسی نقدهایی وارد شده و می‌شود اما تأکید زیاد بر روی این نقاط ضعف نمی‌تواند صرفاً در سطح فضای گفتمانی باقی بماند و امکان آن را می‌دهد تا بهانه‌ای شود در دست سیاستمداران قدرت‌طلب برای نفی آزادی‌های اساسی و حقوق شهروندی (قوانین مربوط به شنود مکالمات تلفنی پس از ۱۱ سپتامبر، سخت‌تر شدن امکان مسافرت شهروندان، شدیدشدن کنترل‌های اجتماعی و برنامه‌های دیگری از این دست) و یا حربه‌ای گردد در دست گروه‌های افراطی بنیادگرا که اصولاً با دموکراسی سرِ جنگ دارند.

همچنین در نقد مصادیق انتقادی آورده‌شده بر دموکراسی، از جمله رفتارندم‌های «کالیفرنایی» نیز می‌توان نمونه موفقی رفتارندم‌های سویس را مثال آورد که سر از پوپولیسیم هم در نیاورده‌است. در مورد دفاع زکریا از نهادهای غیردموکراتیک اما به تصور وی کارآمد همچون دیوان دادگستری، بانک مرکزی و نظام پزشکی در آمریکا نیز بعضی بر این کارآمدی خدشه وارد کرده‌اند که نمونه آشکار آن را می‌توان بحران اخیر مالی در آمریکا و البته در جهان ذکر کرد که ریشه آن در ناکارآمدی عملکردی و نظارتی بانک

مرکزی آمریکاست.

فرید زکریا چنانکه مترجم در پیشگفتار خود آورده است «لیبرالی است محافظه کار و سخت پایبند به سنت غرب، مدیسون را می ستاید از موتسکیو به نیکی یاد می کند و وقتی می خواهد از آمریکا سخن بگوید به توکویل مراجعه می کند». (پیشگفتار مترجم)

مقصود زکریا از «سنت غرب»، دموکراسی آن هم در معنای لیبرالی آن است؛ «یک نظام سیاسی که مشخصه آن نه تنها انتخابات آزاد و عادلانه بلکه همچنین حاکمیت قانون، جدایی قوای حکومتی، و صیانت از آزادی های اساسی بیان، اجتماعات، دین و مالکیت است». (ص ۱۴) این مجموعه از آزادی ها «که می توان آن را لیبرالیسم قانون سالار نامید ذاتاً اما ارتباطی با دموکراسی ندارد و این دو همواره همراه هم نبوده اند، حتی در غرب» (ص ۱۵) بلکه «طی نیم قرن گذشته در غرب ممزوج شده اند، دو جزئی که در سرتاسر جهان در حال جدایی از یکدیگر هستند. دموکراسی در حال نشو و نمو است، آزادی چنین نیست». (ص ۳۰)

اگر چه مفهوم تقدم «لیبرالیسم» بر «دموکراسی» نخستین بار در آرا و نظرات الکسی دو توکویل و هموطن وی بژامن کونستان در قرن ۱۹ بکار برده شد، اما زکریا با استفاده از این آرا و نظرات و از طریق بررسی روندی تاریخی و ذکر شواهد عینی می کوشد دو جریان و یا به تعبیر بهتر دو نوع نظام حکومتی در جهان را در منظر خوانندگان قرار دهد. وی شرح این گونه گونی را از تفاوت آزادی در یونان و روم آغاز می کند. یونان به عنوان جامعه ای که به بیان کونستان نماد «انقیاد فرد در برابر اقتدار اجتماع» (ص ۳۰) بود و اعدام سقراط را به عنوان اقدامی دموکراتیک و نه لیبرالی در کارنامه خود داشت و روم که «برابری همه شهروندان در برابر قانون» (ص ۳۱) را پیشه خود کرده بود و «سنا، جمهوری، قانون اساسی و محدودیت دوره ای زمامداری از دستاوردهای آن برای جهان مدرن بوده است». (ص ۳۱)

وی در بررسی این روند جدایی تاریخی دولت و کلیسا در امپراتوری روم که به نظر زکریا «نخستین خاستگاه آزادی در غرب و در نتیجه جهان است» (ص ۲۹) به لوترو پروتستانسیم و در انتها به بورژوازی و سرمایه داری می رسد. زکریا معتقد است «تجربه های تلخ اروپا در راه رسیدن به دموکراسی لیبرالی-پیوپولیس، فاشیسم، جنگ جهانی از آن روز آغاز شد که راه آنها از آنچه آن را الگوی انگلو-آمریکایی می خواند، منحرف شد». (ص ۵۱) به تعبیر زکریا «انقلاب فرانسه در ۱۷۸۹ چیزهای بسیاری را در کشور متحول کرد، اما تمایلات تمرکزگرایانه را بی تغییر گذاشت. در واقع انقلاب، کشور را فقط متمرکزتر کرد. برخلاف انقلاب شکوهمند انگلستان

(۱۶۸۸) که اشراف زمیندار را قدرتمندتر کرد، انقلاب فرانسه آنها را از بین برد» (ص ۴۵) تفاوت این واقعه تاریخی از نظر زکریا بدین شکل صورتبندی می‌شود که «کانون کشمکش میان لیبرالیسم قانون‌سالار و دموکراسی، اقتدار دولت است. موضوع لیبرالیسم قانون‌سالار محدود کردن قدرت است و بالعکس موضوع دموکراسی انباشتگی قدرت و استفاده از آن. یک دولت دموکراتیک فکر می‌کند که خود مختاری (یعنی قدرت) مطلق دارد و این می‌تواند به تمرکز قدرت منجر شود.» (ص ۱۱۷)

«دولت قدرتمند»، اما جامعه‌مدنی ضعیف، سبب شد که فرانسه راهی طولانی و پریچ و خم را به سوی دموکراسی بییماید. اتفاقی که تقریباً با تفاوت‌هایی در آلمان نیز تکرار شد. در این کشور نیز عدم استقلال اقتصادی و سیاسی بورژوازی سبب شد که «علیرغم صنعتی شدن جامعه نظام همچنان مختلط باقی بماند، نظامی مرکب از عناصری از جامعه جدید بورژوازی و نظام کهن ما قبل صنعتی» (ص ۷۰) تفاوت این دو روش تحول تاریخی یا همان «اولویت یافتن لیبرالیسم بر دموکراسی در تحول تاریخی در تحلیل زکریا به کشورهای مستعمره قدرت‌های اروپایی نیز سرایت کرد. چنانکه به گمان وی چنان است که «امپراتوری بریتانیا در مستعمراتش از خود میراثی از قانون و سرمایه‌داری بر جای می‌گذارد» (ص ۶۳) که به تقویت نیروهای دموکراسی لیبرال در بسیاری از آنها کمک می‌کند و برعکس «فرانسه در سرزمین‌های اشغالی خود ... حکومت استبدادی» (ص ۶۳) به جای می‌گذارد. ادامه قضیه در تحلیل زکریا آنست که «اکثر کشورهای جهان سومی که خود را بلافاصله بعد از استقلال و در حالی که فقیر و بی‌ثبات بودند و دموکراسی اعلام کردند، طی یک دهه کشورهایی دیکتاتوری می‌شوند» (ص ۶۳)

به این نظریه این ایراد وارد است که چگونه می‌توان در مقابل خواست دموکراسی خواهی مردم کشورهای از بند رسته از استعمار مقاومت کرد و به آنان گفت که هنوز هم علیرغم فرو ریختن بساط سلطه مثلاً انتخاب حاکم و رئیس دولت حق شما نیست و باید منتظر زمانی شوید که نهادهای لیبرالی شکل گیرد و آنگاه ... ؟ به عبارتی، بر فرض که در بررسی تاریخی در غرب چنانکه زکریا شاهد آورده است دولت‌هایی موفق بوده‌اند که ابتدا نهادهای لیبرال در آنها شکل گرفته و سپس دموکراسی مطرح شده است آیا اولاً اکنون همان سازوکارها در مناسبات و روابط درونی کشورها و جهانی حاکم است که در قرون هجدهم و نوزدهم حاکم بوده است و ثانیاً حتی اگر همان مکانیزم‌ها هنوز حاکم باشد با کدام نیرو و ابزار می‌توان به تحولات اجتماعی فرمان «ایست» داد؟

زکریا، براساس مقایسه دو الگوی تحول روسی و چینی، چنین پیشگویی می‌کند که «علیرغم

آنکه امروزه روسیه کشوری آزادتر از چین است و چین را هنوز هم یک حزب کمونیست اداره می‌کند اما به سبب آنکه این دومی دائماً در زمینه‌های متعددی لیبرالیزه می‌شود لذا این چنین است که در مسیر صحیح حرکت می‌کند. چنانکه اقتصاد این کشور طی ۲۵ سال گذشته رشد بسیار چشمگیری کرده‌است در حالیکه تولید ناخالص ملی روسیه از ۱۹۹۱ تقریباً به ۴۰ درصد کاهش یافته‌است». (ص ۱۰۴) این قضاوت البته قضاوتی هنوز زود هنگام است و باید منتظر ماند تا پایان پروژه رشد اقتصادی چین را مشاهده کرد. اما تا همین حد هم این سوال مطرح است که جایگاه تفاوت‌های فرهنگی مردم چین با مردم روسیه در کجا دیده شده‌است. تفاوت‌هایی که نمی‌توان به آسانی از آن گذشت و جایگاه فرهنگ کنفوسیوسی و تائویی را در این نمونه عجیب رشد و توسعه نادیده گرفت.

این تفاوت در الگو را باید در این تلقی زکریا از تحول اقتصادی جهان غرب دانست که معتقد است «هیچ چیز به اندازه سرمایه‌داری در شکل‌گیری دنیای مدرن موثر نبوده و هیچ چیز به اندازه سرمایه‌داری الگوی هزاران ساله حیات اقتصادی، اجتماعی و سیاسی را ویران نکرده‌است. سرمایه‌داری طبقه‌ای مستقل از صاحبان کسب و کار را خلق کرد که دین زیادی به دولت ندارند و امروزه نیروی غالب در هر جامعه‌ای پیشرفته در جهان هستند... سرمایه‌داری تحول و پویایی را به جای نظم و سنت فلسفه حاکم بر عصر مدرن کرد...» (ص ۴۷) و یا در جای دیگر می‌نویسد «بهترین نوع رشد اقتصادی برای دموکراسی لیبرال رشد سرمایه‌دارانه است» (ص ۸۱) و یا «رشد سرمایه‌دارانه بهترین راه واحد برای براندازی نظام فنودالی کهن و ایجاد یک دولت کارآمد و محدود است». (ص ۸۲)



به نظر می‌رسد در اینجا بهتر می‌بود به جای عنوان «رشد سرمایه‌دارانه» و «سرمایه‌داری» مفهوم «اقتصاد آزاد» به عنوان مهمترین نهاد مدنی آورده می‌شد که در چارچوب رقابت و بخش خصوصی مستقل از دولت، محدودیت قدرت را سبب گردید. اما انتخاب بین لیبرالیسم و دموکراسی و سکولاریسم و رادیکالیسم نوین در خاورمیانه از نظر زکریا امری است بس دشوار. به اعتقاد وی «جهان عرب امروز میان دولت‌های اقتدارگرا از یک سو و جوامع غیرلیبرال از سوی دیگر گرفتار آمده‌است و هیچ زمین باروری برای دموکراسی لیبرال نیست. کش و قوس خطرناک میان این دو نیرو یک جو سیاسی آینده از تندروی و خشونت مذهبی را به وجود آورده‌است. هر چه دولت سرکوبگرتر می‌شود، فعالیت‌های درون جامعه هم زیانبارتر می‌شود که خود انگیزه‌ای است تا دولت سرکوب‌گرتر شود. این امر عکس آن فرآیند تاریخی در غرب است که در آن لیبرالیسم، دموکراسی را به وجود آورد و دموکراسی، لیبرالیسم را تقویت کرد.» (ص ۱۴۳)

زکریا اقتدارگرایی در خاورمیانه را نتیجه اسلام نمی‌داند بلکه معتقد است که اسلام رگه‌ای از ضد اقتدارگرایی دارد «چرا که اطاعت از حاکم فقط تا زمانی واجب است که دستورات او مطابق با قوانین خدا باشد» (ص ۱۴۶) اما به سبب نبود تشکیلات مذهبی (نه پاپ و نه کشیش) «بن‌لادن همانقدر در صدور فتوا صلاحیت دارد که یک راننده تاکسی پاکستانی در نیویورک» (ص ۱۴۶) لذا به تعبیر زکریا مشکل واقعی «نه در جهان اسلام بلکه در خاورمیانه است» (ص ۱۴۹) و مشکل در این منطقه هم مشکل ثروت است و نه فقر. به تعبیر زکریا جهان عرب نمونه بارز نظریه دولت‌های با درآمد آسان است. «دولت‌هایی که از طریق منابع طبیعی ثروتمند می‌شوند» (ص ۱۶۳) و درآمد آسان یعنی «مدرنیزاسیون اقتصادی یا سیاسی اندک. درآمد بادآورده دولت را از مالیات مردم بی‌نیاز می‌کند، مالیاتی که در قبال آن باید چیزهایی را به شکل پاس‌خگونی، شفافیت و حتی نمایندگی برای مردم فراهم کند.» (ص ۱۶۳) شبکه تروریستی القاعده برآمده از این درآمد آسان است. این «شبکه تروریستی بر خلاف تصور عام از فقرا و محرومان تشکیل نشده‌است. حتی رده‌های پائین القاعده ظاهراً تحصیل کرده و از طبقه متوسط هستند... ایمن الظواهری جراح بوده ... از ۱۹ نفری که چهار هواپیما را در ۱۱ سپتامبر ربودند، ۱۵ نفر از اهالی عربستان سعودی بودند که بزرگترین صادرکننده نفت در دنیاست.» (ص ۱۶۰ و ۱۶۱) این درآمد آسان البته وقتی تمرکز با قدرت در دولت همراه می‌شود، بنیادگرایی را در منطقه حاکم می‌کند. به نظر می‌رسد طبق فرمول زکریا علاوه بر اصلاحات اقتصادی که در ادامه خود به آن اشاره می‌کند، سکولاریسم، در معنای عدم تمرکز قدرت سیاسی و مذهبی در دست یک نهاد، نکته‌ای است که باید آنرا در نظر داشت.

صفحاتی از کتاب آینده آزادی نیز به ایران اختصاص دارد. در این صفحات زکریا پیش‌بینی می‌کند که «ایران در فرآیندی که اصلاحات و انقلاب را در هم می‌آمیزد کم‌کم یک دموکراسی

سکولار خواهد شد» (ص ۱۷۵) دلایل وی به این شرح است که «حکومت اقتصاد را بد اداره کرده است. از نظر سیاسی سختگیر است و مواجه با میلیون‌ها جوان از خود بیگانه و از همه مهم‌تر آن‌که تئوکراسی در ایران بی‌اعتبار شده است. به علاوه ایران در بیست و پنج سال گذشته شرایط بسیار سختی را به خود دیده است. فرهنگ آن که روزی سرزنده و پرطراوت بود خاموش شده است و اقتصاد آن همپای استاندارد زندگی سقوط کرده است.» (ص ۱۷۵)

راه حل مشکلات خاورمیانه از نظر زکریا آنست که «بیشتر کار اصلاحات در خاورمیانه باید برعهده ملت‌های منطقه باشد. اما در این راه غرب و بخصوص ایالات متحده می‌تواند کمک‌های بزرگی بکنند ... در ابتدا غرب باید تشخیص دهد که دست کم فعلاً به دنبال دموکراسی در خاورمیانه» (ص ۱۷۸) باشد و «لیبرالیسم قانون‌سالار را مدنظر قرار دهد ... صلح بین اسرائیل و فلسطینی‌ها ... برخی از کشمکش‌های شدید میان جهان عرب و غرب را فرو خواهد نشاند ...» (ص ۱۸۰) اما راه حل پایدارتر «اصلاحات سیاسی و اقتصادی است» (ص ۱۸۰) که «فرآیندی تدریجی و بلندمدت» (ص ۱۸۰) است. زکریا توصیه‌های خود را به منزله ارائه یک الگوی واحد برای دولت‌ها نمی‌داند و معتقد است که «فرهنگ‌ها متفاوتند و جوامع متفاوت نیازمند چارچوب‌های متفاوتی برای حکومت هستند.» (ص ۱۸۸) اما توصیه‌های خود را به عنوان «دفاعی از یک دریافت متنوع‌تر از دموکراسی لیبرال، دریافتی که بر هر دو کلمه این عبارت تاکید داشته باشد» (ص ۱۸۸) ذکر می‌کند و نتیجه می‌گیرد «سنت لیبرالی قانون‌سالار، سستی اساسی هم در تجربه غرب و هم در بسط حکومت خوب در سراسر جهان» (ص ۱۸۸) است. این نتیجه را البته باید معطوف به این رویکرد زکریا دانست که نوسازی اقتصادی را مقدم بر نوسازی سیاسی و نوسازی سیاسی را مقدم بر نوسازی فرهنگی می‌داند.

علیرغم نقدهایی که می‌توان به کتاب وارد دانست و تعدادی از آنها را نیز در خطوط پیشین یادآور شدیم، در مجموع می‌توان با کتاب اتفاق نظری اساسی داشت (اساسی زیرا کتاب نیز بر همین مبنا شکل گرفته است) و آن اینکه آنچه آزادی بیان و حقوق انسانی را بنیان نهاد محدودیت قدرت است. محدودیتی که از پس نبرد قدرت حاصل آمد. برای آزادی انسان، قدرت دولت که قدرت برتر در جامعه است باید محدود شود و محدود کردن قدرت تنها با استفاده از قدرت متقابل حاصل می‌شود که این همان است که هابز نیز البته از منظری دیگر به آن معتقد بود: قدرت را فقط قدرت مهار می‌کند و نه نصیحت.

یادداشت‌ها:

* با استفاده از میزگرد « بررسی و بازکاوی اثر فرید زکریا نویسنده کتاب آینده آزادی »، ضمیمه دنیای اقتصاد، شماره ۲۰،

۸۵/۴/۵



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی